

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۷ نومبر ۲۰۱۶

"نه" به "کلینتن"، "آری" به "ترمپ" نیست!

۱

بعد از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری، سنا و کنگره در ایالات متحده آمریکا به تاریخ هشتم نومبر ۲۰۱۶، آنهم به دنبال حدود یک سال تبلیغات گوشخراش رسانه های رسمی به نفع "هیلری کلینتن" و به ضرر "ترمپ"، گذشته از رسانه های رسمی که از شب فردای اعلام باخت شان در صدد بر آمدند تا باخت را به "برد" مبدل نموده، با به میدان انداختن نام منفورترین افراد و شخصیت های خادم سرمایه که طی ۴ دهه اخیر با تکیه بر بازوی نظامی امپریالیزم جنایتگستر آمریکا به خصوص شمشیر زدن در رکاب خاندان جنایتکار بوش در اقصا نقاط جهان جویهای خون به راه انداختند؛ عده ای از افراد نا آگاه میهن و حتا برخی از چپ بین المللی بدون آن که به مفهوم جا به جایی جناحهای مختلف سرمایه و ماهیت تضاد های درونی آن پی ببرند، با موضعگیری های دلخواهی له و یا علیه این و یا آن با تأسف به همان مسیری گام می گذارند، که سرمایه و نهاد های تبلیغاتی آن خواستار آنند. مسیر هائی که در نهایت روند کلی جا به جایی جناحهای مختلف سرمایه را از اذهان پوشانده، کامیابی و یا ناکامی یکی را مقابل دیگری با سرخاب های گوناگون به خورد ساده اندیشان داده، ترسها، امیدها و توهمات واهی و بی جایی را به وجود آورده تا با تکیه بر آن مدت صباح بیشتری بر عمر سراسر ننگ و جنایت شان بیفزایند.

در اینجا خواهم کوشید تا در حد توان و امکان زمانی که در اختیار دارم، به قضیه وارد شده ضرورت و چگونگی جا به جایی این جناحهای مختلف سرمایه را با شما خوانندگان عزیز در میان گذارم. از قبل باید تذکار دهم، آنچه را من تقدیم شما خوانندگان می نمایم بدان معنا نیست که فقط همین نکات درست و متباقی تحلیل ها نادرست و اشتباه اند، عکس آن به نظر من، تمام آنچه گفته شده، من می گویم و یا بعداً گفته خواهد شد همه مکمل یکدیگر بوده نمی توانند تناقضی با هم داشته باشند. به مانند همیشه از همکاران و خوانندگان عزیز پورتال توقع دارم تا با تصحیح اشتباهات احتمالی این قلم و تکمیل کاستی ها، ضمن بخشیدن غنای بیشتر به نوشته بر من نیز منت گذارند.

قبل از این که وارد اصل بحث بگردم به اجازه شما خوانندگان نهایت عزیز، نخست شما را در جریان گوشه ای از تاریخ کشور که خود شاهد زنده و عنصر فعال در آن بودم، قرار می دهم، امید این پیشگفتار بتواند برای کسانی که از آن زمان تا کنون در قید حیات مانده اند، خاطراتی را زنده نموده، دست آنها را نیز به غرض اصلاح و تکمیل آن برهه زمانی به طرف قلم بکشاند.

در اواسط سال ۱۳۴۸ هجری شمسی، پیامی از طریق یکی از نواسه های "میراکبر آقای تکیه دار" برای پدرم رسید که از وی می خواستند تا به منظور بحث روی یک موضوع مهم، در جریان هفته- روز آن دقیق یادم نیست همین قدر با قاطعیت نوشته می توانم که پنجشنبه و یا جمعه نبود، زیرا در آن دو روز هم "تکیه خانه میراکبر" و هم "تکیه خانه فقیر حسین" به نسبت عزاداری نمی توانست میزبان چنان مجلسی باشد- حدود ساعت چهار به تکیه خانه "میراکبر" بیاید.

در روز موعود، پدرم که خودش بیمار بود و نمی توانست به مجلس برود و از طرف دیگر نمی خواست وقتی به مثابه یک "ریش سفید" و بزرگ قوم دعوت می شود، به آن بی اعتنائی نشان دهد، از من خواست تا در آنجا بروم. من که در آن زمان دیگر مناسباتم با تکیه و تکیه داری کاملاً به هم خورده و از طرف ملاهای تشیع، به مثابه "گاوپیشانی سفید" شناسائی شده ، چند بار در مناظر "مباح الدم" هم اعلان شده بودم، در آغاز نمی خواستم خواست پدرم را اجابت کنم، مگر وقتی متوجه شدم که وی تصمیم دارد با تمام تن بیماراش صدای مردم را بی جواب نگذارد، با ابراز نا رضایتی و تذکر این که آنها چه دارند تا به مردم بگویند، باز هم مسأله درخواست پول به خاطر یک "شیطان خانه" - منظورم ماشین های آخذ سازی زیر نام مدرسه بود- در میان است و ... و سؤال این که اگر چنان بود، چند افغانی از جانب خودت به عهده بگیرم، با اجازه کامل و دست باز عازم آنجا گردیدم.

وقتی به تکیه خانه رسیدم، از همان ظاهر تکیه خانه و افرادی که در آن جمع شده بودند، می شد حدس زد که قضیه باید چیز دیگری باشد. زیرا گذشته از آن که خلاف معمول خبری از سیاه پوشی تکیه خانه در میان نبود، افرادی هم که در آنجا جمع شده بودند اکثراً به مانند من در جمع کسانی به شمار می رفتند، که آنها نیز در برخی از تکایا، "مباح الدم" اعلام شده بودند. در آن جمع از کسانی که نامهای شان به خاطر مانده و همان زمان با آنها شناخت نسبی داشتم، می توان از زنده یاد داکتر سید انور سلطانزاده، داکتر سید حسن سلطانزاده، زنده یاد یاسین بنیاد، زنده یاد ولی پسر فقیر حسین، و عده دیگری که نسبت اقامت احتمالی شان در ایران و یا هم افغانستان، از ذکر نام شان پوزش می خواهم، به علاوه جمع "مباح الدم" ها، کسان دیگری که با آنها از سابق یعنی زمانی که من هم درسهای آخذی می خواندم نیز در آنجا اشتراک نموده بودند، مانند زنده یادان یوسف بینش، میرزا شاه فضیلت، سید عباس بینا، پسران و نواسه های شخص "میر اکبر" که یک تولی تقویتی خودشان به تنهائی بود و ... در کل حدود چهارصد تا ۴۵۰ نفر همه در صحن حویلی تکیه خانه جمع شده بود.

وقتی وارد حویلی شدم در همان اولین نگاه های جست و جو گرانه متوجه محلی گردیدم که زنده یاد یاسین بنیاد، و داکتر ها نشسته بودند، آنها متوجه درب ورودی تکیه خانه بودند و بدان وسیله می خواستند تا تازه واردین مانند خود- مباح الدم ها- را نزدیک هم داشته باشند، با دیدن من، به وسیله اشاره دست فهماندند که باید نزد شان بروم. برای من هم از این بهتر نمی شد. زیرا تا آنزمان نمی دانستم که چرا به آن مجلس آمده ام، آیا باز هم سلطنت توطنه ای چیده تا جوانان مقیم "چنداول" را که اکثراً با جریان پر افتخار "شعله جاوید" در ارتباط بودند، با مردم چنداول در تقابل قرار دهد و یا کدام مسأله دیگر است.

وقتی نزد آنها رسیدم و علت تجمع را پرسیدم، زنده یاد "یاسین بنیاد" مختصراً تذکر داد که علت تجمع مسأله انتخابات دوره سیزده شورا ست که "عزیز پسر فرقه مشر جعفر خان" خود را از این ناحیه می خواهد کاندید نماید. وقتی تقریباً با اعتراض پرسیدم که این مسأله را به ما چه، از چه وقت بدین سو جریان "شعله جاوید" به پارلمان و مبارزات پارلمانی روی آورده که همه در اینجا جمع شده ایم. به علاوه زنده یاد "یاسین بنیاد" دوستان دیگری نیز که در دور و پیشش بود، تقریباً هم صدا گفتند که ما به دستور رفقای زندانی برای پیروزی کسی در این مبارزه شرکت نمی ورزیم، بلکه به خاطر شکست و ناکامی "عزیز بچه فرقه" در اینجا جمع شده ایم. زیرا ما که در این محل زندگانی می نمایم می

دانیم که پیروزی رسمی "عزیزبچه فرقه" به معنای آن است که قمار خانه آنها بیشتر از پیش فعال شده، به هیچ یک از جوانان چنداول امکان نفس کشیدن را نخواهند گذاشت. در هر کوچه و پس کوچه، جوایس آنها گشت و گذار نموده، اگر تا امروز به صورت علنی تنها "داکتر صاحب بنیاد- منظور زنده یاد عین علی بنیاد-" را به زندان افکنده اند، با پیروزی اش در انتخابات شورا، دمار از روزگار همه خواهد کشید.

هنوز صحبت های ما به اتمام نرسیده بود، که از بالای تخت که معمولاً در ایام عاشورا و روز های جمعه، منبر نیز در گوشه ای از آن وجود می داشت، از طریق میکروفن صدائی بلند شد که همه را به سکوت و آغاز مجلس دعوت می نمود. گوینده که اگر حافظه به خطا نرفته باشد یکی از متعلقان "میر اکبر آقا" بود، بعد از عرض سلام، مایک را به طرف فردی که تا آن زمان با وی از لحاظ چهره آشنائی نداشتم، دراز نموده گفت: حال از آقای "نعیمی*" تقاضا می کنیم تا لطف نموده، خودشان مهمانان عزیز را در جریان مواقع قرار بدهند.

شنیدن نام آقای "نعیمی" که یکی از نویسندگان و مؤرخان بنام افغانستان بود و از طریق مجله "آریانا" غیباً با ایشان آشنائی داشتم، باعث گردید تا با دقت بیشتر به حرفهای شان گوش داده، وقتی تقریباً با آواز گرفته به مانند فردی که می کوشد تا از گریه اش جلوگیری نماید، با دنیائی از تأثر گفت: "بسیار تحقیر و کوچک شدیم و اینها همه به خاطر دفاع از هویت و اعتبار شما قوم بود و است ورنه به خاطر شخص خودم، به جز خدایم سرم را برای کسی فرود نیاورده ام" درد عمیقش را توانستم با تمام وجود احساس نمایم. و اما قضیه از چه قرار بود که کار بدانجا کشید؟ آقای "نعیمی" گفت:

«وقتی از هر دهن شنیدیم که "عزیز پسر فرقه مشر صاحب" با آن سابقه ای که دارد می خواهد خود را برای دوره ۱۳ شورا از ناحیه ۵ و ۶ شهر کابل یعنی "چنداول" و "میرویس میدان" کاندید نماید، در خود نوعی مسؤولیت احساس نموده، جمعاً ۹ نفر به شمول دگروال صاحب "مجید خان منشی زاده"، آقای "محبی**" - سایر اسامی را گذشت زمان از خاطرم برده است- اول نزد شخص فرقه مشر صاحب "جعفر خان***" رفته با عرض احترام و تذکر این که پسر شان نمی تواند معرف مناسب و خوبی از مردم چنداول که در هر کوچه و پس کوچه آن یک منشی زاده و یا میرزازاده سکنا دارد، باشد و تقاضای ما به مثابه موسپیدان و افراد قابل احترام قومی از شما این است تا به "عزیز جان" بگوئید که از این امر منصرف شده، بگذارند تا فرد دیگری به مانند دوره قبل که به مشوره شما آقای "آصف آهنگ" کاندید و انتخاب شد و از هیچ فرمان شما سرکشی ننمود، کاندید شود تا هم احترام شما به جای ماند و هم معرف نسبتاً با سوادى از بین صد ها و هزار ها داکتر، ماستر، انجنیر، استاد و معلم این محل در آنجا راه یافته، باعث سرفرازی مردم ما گردد.

به محض ختم صحبتم که از جانب داگروال صاحب نیز مورد تأیید قرار گرفت، فرقه مشر صاحب بدون آن که به دیگران چانس و مهلت صحبت بدهد با صدائی که به یک نوع فریاد شباهت داشت تا یک مذاکره دوستانه، سخن دگروال صاحب را قطع کرده گفت:

قوم، قوم، من از شما قوم نه بودم و نه هستم و نه هم به کمک و مشوره شما نیازمند هستم. شخص "مارشال صاحب" به خودم و شخص "سردارولی" قومندان صاحب قوای مرکز به "عزیز" جان گفتند تا کاندید شود. وقتی مارشال صاحب بگوید، هیچ نامی به غیر از نام "عزیز جان" از صندوق ها بیرون نمی شود و تا خواستیم اندکی بیشتر پافشاری نمایم با کمال وقاحت گفت:

"میرین یا بچا را بگویم که چوبه ده... تان بزند"- می روید یا بچه ها را بگویم که چوب را در... تان بزند-»

وقتی صحبت های آقای "نعیمی" با آن گلوئی بغض کرده اش به اینجا رسید، تمام اهل مجلس سخت برآشفته گردیده ضمن آن که هریک به زبان خود به دادن فحش به "جعفر خان" و خانواده اش آغاز نمود، یک سوال به صورت برازنده

و تکراری از همه طرف مطرح گردید، شما چرا و با کدام حق به نمایندگی از مردم چنداول سر بر آستان فرقه مشر خم نمودید؟ - از جمعی که ما نشسته بودیم جهت انتظام بحث، قرار شد که من و زنده یاد دکترسید انور سلطانزاده به نوبت سخن بگوئیم و اگر دوستان دیگر مطلبی به ذهن شان رسید با یک پرزه کاغذ، آن را در اختیار یکی از ما دونفر قرار دهد تا نظم کار ما از بین نرود و همه بدانند که ما به مثابه یک نیروی منسجم، متحد و نیرومند در مجلس حضور داریم نه جوانک های احساساتی و بدون پشتوانه-

زنده یاد "نعیمی" که هیچ فکر نمی کرد، صحبت هایش چنان همه را برافروخته سازد، که جولان زبانه شعله هایش دامن خودش را نیز بگیرد، با همان گلوی بغض کرده و گرفته گفت:

«آخر از وقتی که نام چنداول در تاریخ آمده است، آن نام توأم با عزت شمشیر و قلم بوده است، ما به پاس قلم مردم خود به آنجا رفتیم تا از کاندید شدن یک قمار باز مشهور ممانعت به عمل آوریم» از آن جایی که هر ۹ نفر مورد انتقاد قرار گرفته بود، آقای دگروال "مجیدخان" از جایش برخاسته، با صدای بلند شبیه فریاد گفت:

«من یک عمر در این ملک صادقانه خدمت کردم و اگر اندکی از غرور کم می نمودم و دم درب این و آن سلامی می زدم، به جای تقاعد اکنون جنرال برحال این ملک می بودم. من به پاس و به دفاع از شرف عسکری خود رفتم تا مانع کاندید شدن یک قمار باز بگردم» به همین سان سایر اعضای گروه ۹ نفره هرکدام بحث های خود را نمودند.

برای ما "شعله نی ها" که بدون آنها از نشر نخستین شماره جریده "شعله جاوید" علیه پارلمان و پارلمانتاریزم در یک کشور نیمه مستعمره نیمه فئودالی، مواضع مشخص و کوبنده مان را داشتیم، آمادگی مردم برای شنیدن حرفهای ما و حتا به دنبال ما راه افتادن فرصتی را مساعد ساخت تا هر آنچه به فهم همان روزمان، راجع به پارلمان و پارلمانتاریزم می دانستیم تقدیم حضار نموده در بطن کف زندهای ممتد مردم که تکیه خانه را به یک سالون کارگری شبیه ساخته بود، به نمایندگی از جمع رفقاء و دوستان حاضر و غایب با فریاد بلند و با صراحت تام اعلام بدارم:

«ما به نیکوئی می دانیم که هیچ کسی نمی تواند از مجرای چنین پارلمانی مصدر خدمتی برای مردم خود بگردد، از این رو ما را به این کاری نیست که شما چه کسی را می خواهید به کرسی شورا برسانید، برای ما مهم این است تا اولاً به جنرال صاحب که به جای تکیه به نیروی لایزال مردم به مارشال صاحب و پسر جنایتکارش تکیه می نماید بفهمانیم که زور مردم چیست و در ثانی، همان طوری که گفتیم از رسمی شدن خانه "جعفرخان" به مثابه شعبه ای از شعبات ضبط احوالات جلوگیری نمائیم.

از همین جا اعلام می داریم که خاندان "جعفرخان" با اسالیبی که همه با آن آشنا هستید، چه بسا همه حضار را از میدان بیرون کنند، مگر ما قول می دهیم تا آخر یعنی تا آنزمانی که مزه شکست را به نفر مارشال صاحب بچشانیم در میدان خواهیم ماند.»

در همانجا بعد از بحث های زیادی به منظور شکست دادن "عزیز بچه فرقه" تمام کسانی که می خواستند، خود را کاندید نمایند، مانند "حاجی علی محمد معروف به حاجی علو"، "سید محبوب شاه شامل"، "علی احمد نعیمی"، "حاجی محمد کریم میرزائی" و عده دیگر وعده نمودند که هرگاه کاندید مناسبی عرض اندام نماید، ما همه به نفع وی گذشته، تمام توان ما را در خدمت وی قرار خواهیم داد.

در جریان پرس و پال، اسم زنده یاد "محمد یوسف بینش" به میان آمد، اسمی که باعث اجماع همه گردیده، از همان لحظه در حالی که شخص "بینش" نه یک بار بلکه بار بار تأکید می کرد که «من هیچ گونه توان مالی ندارم تا در زمینه مصرف نمایم، شما کس دیگری را کاندید نمائید که از عهده دادن یک پیاله چای برآمده بتواند»، مجلس عذرش را نپذیرفته، او را کاندید نموده به وسیله وی پوز "عزیز بچه فرقه" را که نخوت فرعونی را از پدرش به ارث برده بود،

به خاک مالید. این که از پارلمان چیزی ساخته نبود و نیست بدان معنا نیست که رزم حماسی صد ها زن و دختر کابل را که تا آن زمان به خاطر اجتناب از گرفتن عکس، تذکره نداشتند و به خاطر پیروزی بینش و شکست "عزیز بچه فرقه" چادری را برداشته عکس گرفتند و با تفاوت آراء بیش از ۱۰۰۰*** رأی کاندید مارشال صاحب را نا امید ساختند، به فراموشی سپرده ، به آن کم بها داده شود.

و اما این که چرا "مردم چنداول یعنی ناحیه ۶ در آن وقت" و مردم "میرویس میدان ناحیه ۵ در آن زمان" موفق شدند، "عزیز" سلطنت را در مقابل "یوسف" مردم به زانو در آورند، آیا مردم ما از لحاظ اخلاقی برتر از مردم امریکا بودند و یا برای فردی چون "عزیز" حتمی بود تا شخصیتی مانند "بینش" وارد میدان شود و دلایل دیگر، حرفیست که در قسمتهای بعدی این مختصر خواهد آمد.

ادامه دارد

یادداشت ها:

* - علی احمد نعیمی در سال ۱۲۹۴ خورشید در باغ نواب کابل در یک خانواده با علم و فضل و ثروتمند زاده شد.*** پدرش میرزا محمد نعیم که خود مرد دانشوری بود، تلاش ورزید تا علی احمد نعیمی در پهلوی آن که کودکی را در رفاه مادی بگذراند، به کسب علم و دانش نیز بپردازد. نعیمی پس از پایان تحصیل در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در انجمن ادبی مقرر شد در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در انجمن تاریخ و بعداً به حیث مدیر مجله آریانا و معاون انجمن مذکور اجرای وظیفه نمود. در سال ۱۳۲۸ خورشیدی مدیریت عمومی مجله ژوندون و در پایان عمر ریاست مجله صکوک و ضرابخانه را به عهده داشت.

نعیمی در پهلوی خلاقیت های داستانی و کارهای ژورنالیستی و مطبوعاتی، نوشتار ها و ترجمه های ارزشمندی نیز دارد که طور نمونه از این ها می توان نامبرد:

۱- تاریخ افغانستان از حمله چنگیز الی اخیر دوره تیموریان

۲- تذکره خوشنویسان

۳- تاریخ سلسله طاهریان

۴- رساله ای موسوم به گوهرشاد بیگم

۵- رساله ای به نام مزارات غزنی

۷- رساله ای به نام نگاهی به غور

۸- اثری به نام دلدادگان تاریخ

۹- رساله ای به نام خواجه حسن میمنندی وزیر سلطان محمود [۹]- نقل و ویراستاری نوشته نعمت حسینی

** - احمد علی محبی، در ۱۳۰۹ هجری شمسی در چنداول متولد شد. جناب شان نویسنده و مؤرخ و از کارمندان باسابقه، ریاست دارالتألیف وزارت معارف، انجمن تاریخ، مجله آریانا بودند. تا جائی که من می دانم آخرین اثر ایشان کتابیست معنون به "قزلباش و هزاره در لا به لای تاریخ افغانستان" در ۵۶۰ صفحه با قطع و صحافت بسیار زیبا.

*** - فرقه مشر "جعفرخان" یکی از سرسپردگان خاندان "طلائی" بوده به دنبال تسلط آن خاندان بر شهر کابل و بعداً اعلام حکومت شان، از آن جائی که حین آمدن آنها به شهر کابل در همکاری با فرقه مشر اعزازی "محمد هاشم خان

معروف به زوزو"، کمکهای انجام داده بودند، به موازات استقرار حاکمیت خاندان طلائئ، فرقه مشر "جعفر خان" هم از اعتبار بیشتر برخوردار گردید. این اعتبار بعدها وقتی حرکتی را که به نام "کودتای سید اسماعیل بلخی" معروف شد، به حاکمیت رسانید، فزونی بیش از حد یافته، از موضع یک خادم نزدیک به سلطنت، از هیچ نوع ظلم و تجاوز به مال، جان و ناموس مردم خودش و خانواده اش دریغ نورزید.

خانه اش در چنداول به صورت علنی قمار خانه بود. هر چند بعد ها کسانی مانند "کریم الله خان" وکیل رستاق گفت که قمارخانه پوششی بود برای اداره استخبارات که جواسیس از ولایات به آنجا آمده مغز های شان را خالی و جیب های شان را پر می نمودند، با آنها تا جایی که مردم محل می توانستند شهادت بدهند، خانه "جعفر خان" قمار خانه بود. پسرش "عزیز" که بعد ها "عسکرزاده" تخلص می نمود، به علاوه قمار، جیزگری نیز می نمود. از موقف و صلاحیت اداری آنها همین بس که برادرزاده "جعفر خان" به نام "کریم" تمام دامنه کوه را الی بالا جوی از طرف خود و به حکم خود به فروش رسانیده، حتا از فروش قبرستان مسلمانان نیز خود داری نورزید.

****لازم به یادآوریست که به علاوه آمادگی خانمها در حد فدکاری از دید خود شان سایر مردم چنداول نیز گذشته از این که نه از چاقو کشی ها ترسیدند و نه هم از آدم ربائی ها، لت و کوبها، چادر از سر دختران و زنان برداشتن ها، در منابر وابسته به دربار و فرقه مشر صاحب تکفیر ها و برجسپ شعله ئی خوردن ها؛ کسانی هم بودند که به مانند "حاجی محمد علی حکمت" از بذل پول و تأمین تمام مصارف انتخاباتی نیز دریغ نورزیدند.

این که برای چه تعداد پیروزی "بینش" اهمیت داشت و برای چه تعدادی شکست دادن فرقه مشر "جعفر خان" و باندش که تکیه بر قدرت سلطنت به خصوص مارشال صاحب "شاه ولیخان" و پسر جلدش داشتند، از اهمیت برخوردار بود، دشوار است در مورد قضاوت نمود.